



## نمایش‌شناسی و آگاهی فراتر از بدن

پدرام محمدزاده

نمایش چیست؟ هر ساختاری، هر شکلی، و هر مفهومی آن‌گونه که نشان می‌دهد نیست. پس نیازمند شکاف و ورود است؛ نیازمند جزئیات برای شناخت است که خود این جزئیات نیز از جزئیات دیگری تشکیل شده‌اند. کلیات و جزئیات هر چیز با هم متفاوت‌اند. بنابراین، ما با روایتی متفاوت و فریبنده از هر چیز مواجه هستیم. هر چیزی آن‌چه نمایش می‌دهد نیست، بلکه درونیاتی بس متفاوت و گاه متناقض با ظاهر دارد. قلمرو، از پایه‌های نمایش همه‌چیز است. تنها زمانی که قلمروها شکسته شوند، می‌توان به درون نمایش نفوذ کرد؛ اما این خود، خبر از نمایشی دیگر می‌دهد.

پژوهش هنر چیست؟ می‌توان گفت هرگونه پژوهشی، پژوهش هنر است. در واقع، هر چیزی که در جهان انسانی تولید می‌شود، هنری است و جهان، تولیدکننده‌ی هنرمند-هنر است. از این‌رو، در هر سازه‌ای، نوع رنگ‌بندی‌ها، نوع صداپردازی‌ها، و نوع چینش جزئیات اهمیت دارد. پس هر پژوهشی، دیدی بر اساس سیستم نقد هنری است؛ یعنی نشانه‌گذاری و محتواسازی بر نوع رنگ‌بندی‌ها، صداپردازی‌ها، و چینش جزئیات، یا به بیان دقیق‌تر، همان چیزی که ما به‌عنوان قضاوت زیبایی‌شناسانه می‌شناسیم. تمامی قضاوت‌های جهان بر اساس یک سیستم بدنی زیبایی‌شناسانه است. به این ترتیب، حتی اگر در باب خصایص فیزیکی یک ماده در زبان فیزیک صحبت کنیم، پژوهشی هنری انجام داده‌ایم. تز اول: هنگامی که فرد با امر کلی به وحدت برسد، فرد خاص در مقام رهبری و قوای سه‌گانه، مانند شاه لیر و سگ‌هایش در شب زمستان، لخت و عور و بی‌جور و پلاس، در مقابل حقیقت، چهره‌ی بی‌نقاب خود را مشاهده خواهد کرد.

تز دوم: هنگامی که فرد با امر کلی به وحدت مع‌الفارق برسد، همه‌ی نهادهای قدرت را غیرضروری خواهد دید. وجه تولید از همین رابطه‌ی فرد با امر کلی تبعیت می‌کند؛ یعنی با تبدیل فردیت خاص به فردیت عام، مالکیت خاص نیز به مالکیت عام بدل خواهد شد.

تز سوم: هنگامی که فرد با امر کلی به وحدت برسد، بدن‌های ارگانیکی به یک بدن غیرارگانیکی تغییر شکل می‌دهند، بر ساخت جنسیت رفع می‌شود، و یک بدن فاقد جنسیت پدید می‌آید. اما همین بدن نمی‌تواند محمول حقیقت جوهری باشد؛ لذا آگاهی مطلق در پی نفی همین بدن غیرارگانیکی و فراروی به آگاهی بی‌بدن حرکت می‌کند تا سرانجام با خود به وحدت برسد.

تز چهارم: هنگامی که فرد با امر کلی به وحدت برسد، انگاره‌ها، نقش‌بندها، و هر آن‌چه قدسی و بلا تفسیر است، پسماندهای روایات اساطیری دنیای کلاسیک، دیگر نه همچون اشباحی در اطراف سوژه‌های مدرن، بلکه در جلد کتاب‌های موزه‌ای فرو می‌روند.



تز پنجم: هنگامی که فرد با امر کلی به وحدت برسد، قیاس، این همانی دال و مدلول، واحدی درونی، مجزا، و انتزاعی محض می‌شود: مفهوم ناب. علم منطق ناب به جای محسوسات و امر امپریک قرار می‌گیرد. تمامیت هستی، محتوایست که در فرد به بالاترین حد شناخت از خود می‌رسد؛ یعنی هستی‌شناسی به مثابه خودشناسی.

اگر بدن را برابر با آگاهی و بیدار بودن بدانیم، آگاهی بدون بدن، بدن بدون جسم است؛ یعنی آگاهی بدون جسم یا همان بدن بدون گوشت، که می‌شود روح در پوسته‌های مختلف. آیا تصویر گوشت و اشمئزاز از درونیات و بیرونیات نجس گوشتی، ربطی به جسمیت گوشت دارد؟ چقدر تفاوت است میان دیدن تصویر شقه‌شقه کردن و شدن، با شقه‌شقه کردن و شدن؟ آیا درک اصل شقه‌شقه شدن و کردن، خود تصویر نیست؟ مگر بخش عظیمی (حدود نود درصد) از فضای اتم خالی نیست؟ پس اساساً چه چیزی بدن را این قدر سفت و سخت می‌کند؟ روابط مجازی، ذرات مجازی، و الکترون‌های بدون شکل با بار و نیروی منفی که حتی موجودیت‌شان به سختی قابل درک است، و همچنین ذرات زیراتمی، رواتمی، و مولکول‌های تغییر شکل دهنده در هر لحظه، آیا می‌توانند دلیل این سختی باشند؟ آیا گوشت خود پر از تصویر و صدا، یا همان روان، حافظه، ادراک، زبان، و مکانیزم نیست که در جهت جسمیت خود از این‌ها کار می‌کشد؟ آگاهی بدون بدن، گوشت‌زدایی از امر آگاهی است؛ حتی گوشت‌زدایی از خود نیروست. ما گوشت‌خواریم و در عین حال، ضد دامداران، گله‌داران، و مردم‌دارانیم!

نیرو، قدرت، آگاهی بدون بدن، و اراده

تقریباً هر یک از این اسامی، تعریفی ناب دارند؛ یعنی تقریباً در همه چیز دخیل‌اند و به بر ساخت‌های خود وابسته نیستند. کمیت‌هایی هستند که کیفیت‌ها را می‌سازند؛ اندازه‌ها و هندسه‌هایی که خلق معنا را سبب می‌شوند. هر چیزی در این دنیا هندسه یا کمیتی دارد که نشانه‌مندی را خلق می‌کند.

نیرو: در فیزیک، کمیت برداری است که باعث شتاب گرفتن اجسام می‌شود. نیروی خالص، عامل شتاب است. نیرو را می‌توان به‌طور شهودی با کشیدن یا هل دادن توصیف کرد. نیرو، کمیتی است که فزونی می‌گیرد؛ آنچه هل می‌دهد، می‌کشد، و سازمان‌دهی می‌کند، قدرت است و در کانال‌های بدنی خود را بروز می‌دهد.

قدرت: در علوم اجتماعی، توانایی افراد یا گروه‌ها برای دستیابی به هدف‌ها یا پیشبرد منافع خود از راه واداشتن دیگران به انجام کاری خلاف خواسته‌شان است. می‌توان ارتباط تعریف فیزیکی نیرو و قدرت اجتماعی را مشاهده کرد.

اراده: در فلسفه، به یکی از ویژگی‌های ذهن و کردارهایی اشاره دارد که از روی نیت انجام شده‌اند. کنش‌های ارادی، داوطلبانه، و گاهی به‌صورت تحقیرآمیز، خودسرانه یا از روی قصد خوانده می‌شوند. اراده، ظرفیت کلی داشتن خواسته‌ها و عمل قاطعانه بر اساس آن‌هاست.



آگاهی بدون بدن: تلفیق نیرو، قدرت انسانی، نیت، و کنش‌های شخصیت‌مند و جهت‌مند، قابل انتقال به غیر. آگاهی‌ای که در سخت‌افزارها، بدن‌های گوشتی، آهنی، و غیره منتقل می‌شود؛ یک آگاهی شونده، اراده‌ی معطوف به قدرت. به قول نیچه، چیزی بین جسم و اندیشه، یک حالت سوم. همه‌ی این‌ها ناب‌اند، چون در هر جهتی می‌توانند وجود داشته باشند!

### کانالیزاسیون جهانی

بدن کانال است؛ رحم، آلت مردان، روده، چشم، گوش، دهان، اتم، رگ، و خون، همه کانال‌اند. این‌ها مجراهایی تونل‌گونه‌اند که چیزهایی در آن‌ها آمدو شد می‌کنند. مثلاً منی در رحم کانالیزه می‌شود و به شکل فرزند انسان بیرون می‌آید. غذا از دهان پایین می‌رود، نیروی آن در بدن کانالیزه می‌شود، و به شکل مدفوع خالی می‌گردد. نور از کانال‌های چشمی وارد و به خروجی تصویری تبدیل می‌شود. نیروها برای بروز، نیازمند کانالیزه شدن‌اند. حتی روان هم کانال است. اما ما از نیروی بدون کانال و مستقیم صحبت می‌کنیم؛ از کنترل نیرو بدون شبکه، همان آگاهی بدون بدن که می‌تواند خارج از شبکه، موج دیتای خود را به صورت مجازی و ماهواره‌ای حفظ کند تا به بدن‌های دیگر منتقل شود.

### آگاهی بدون بدن

حتی حیوانات و ماشین‌ها بدن دارند. نود درصد عملکرد بدن‌ها غیرارادی است و ربطی به دانش، آگاهی، خواست، اراده، تکنولوژی، طراحی، تخیل، رویا، و خواب ندارد. در میان حیوانات، بیشترین شباهت به بدن انسان، متعلق به میمون‌سانان است؛ تفاوت در حد چند سانتی‌متر و چند چین‌خوردگی در مغز و کورتکس. آنچه انسان را خاص می‌کند، بدن نیست. دانش هیچ ربطی به بدن ندارد، و گرنه میمون‌ها، حیوانات، و ماشین‌ها نیز باید شعور و دانش داشتند. حتی درک بدن، به بدن ربطی ندارد. درک بدن، نیازمند آگاهی از بدن، فهم، ادراک، نشانه‌گذاری، کاربردشناسی، و درک خود است. بدن تنها در مفهوم و آگاهی اعلام وجود می‌کند و کارکردش را می‌شناسد.

تفاوت انسان، حیوان، و ماشین در آگاهی و سطوح آن است. نیچه در «چنین گفت زرتشت» تن را برابر با خود می‌داند و کار تن را برای هر فردی که لیاقت زیستن دارد، ساخت فراتر از خود (بدن) می‌شمارد. همان‌گونه که در کتاب‌های #راهنما، #اعلان جنگ، و #ابرشعر از پروژه‌ی نیستی و نمایش گفتیم، هر نویسنده‌ای با نوشتن، #آگاهی\_بدون\_بدن خود را مانند خنجرهایی پران از خانه‌ی (بدن) خود، در دل آینده و آدم‌های آینده نفوذ می‌دهد! این صرفاً مخصوص نویسندگان نیست، اما بارزترین مثال برای ریشه‌شناسی، توضیح، تاریخ‌شناسی، و تبارشناسی ایده‌ی آینده‌نگرانه‌ی ماست.

اگر هر ذره را نیروی نابی با n وجه در نظر بگیریم که سازنده‌ی بدن‌هاست، باید گفت بدن چیزی بیش از تصویری متزلزل و پرنویز نیست که از امواج، نشانه‌ها، و نیروهای عاری از گوشت‌بودگی تشکیل شده است. آگاهی بدون بدن، گوشت‌زدایی از امر آگاهی و حتی خود نیروست. اساساً کانالیزاسیون، امری موهوم است. زبان نیز موهوم است. کافی است به گفت‌وگویی با زبانی غریبه توجه کنید: دو نفر مشتی صوت را ادا می‌کنند و بر سر چیزی که از بیرون معنایی ندارد، به هم می‌کوبند. اما مفاهیم مهم‌اند. زبان خود موهوم است. موهوم‌سازی بدن، کار ماست. کانالیزاسیون، چیزی



جز کانال‌ها، سیاه‌چاله‌ها، و کرم‌چاله‌هایی نیست که مفاهیم‌شان را ذرات  $n$  وجهی می‌سازند؛ ذراتی که به گوشت، خون، و حتی مفهوم و معنا وابسته نیستند.

جهان، #استعاره\_پرتابی  $n$  \_ وجهی است؛ چون دنیا زبان دارد و روایت می‌شود با زبان‌های اتمی، مولکولی، سلولی، گوشتی، و غیره. ما با نیروی عظیم‌الجثه‌ی موهومی روبه‌رو هستیم که خود را هستی‌مند، آگاه، و ناخودآگاه می‌داند. مکانیزم‌هایی زیر گوشت‌ها، حروف، کلمات، و سلول‌ها به همه‌چیز دامن می‌زنند؛ به همان چیزهای ناپدیداری که کم‌کم پدیدار می‌شوند. بگذارید بگوییم: «هر قانونی تا زمانی که رعایت می‌شود، وجود دارد. این رعایت می‌تواند از روی خواست یا اجبار باشد، اما تنها تا آن زمان است که وجود دارد. قانون، ناپدیداری است که پدیدارها رعایت می‌کنند.» مفاهیمی که نمود می‌یابند. از این منظر، به بی‌ساختارگرایی دنیا می‌رسیم.

آگاهی بدون بدن، سیستم‌عامل بودن است؛ با مقررات خاص خود. نه برنامه‌بودن، بلکه آنچه برنامه را اجرا می‌کند، زمینه‌ی ساختش را فراهم می‌آورد، و گاه خود سیستم‌عامل، برنامه‌می‌سازد. مگر سیستم‌عامل، خود برنامه‌ای نیست که توسط سیستم‌عامل دیگری، یعنی انسان، ساخته می‌شود؟ حالم از بوی پیاز و این زمین‌پیزی (لایه‌لایه) به هم می‌خورد. ما به آن لایه‌های نمایشی می‌گوییم. همه‌چیز بر زمین لایه‌لایه است: لایه‌ی پوستی در انسان، سپس گوشتی، خونی، سلولی، مولکولی، و غیره. همه‌چیز لایه‌لایه و پوسته‌پوسته است، دقیقاً مثل پوسته‌ی زیبای زمین، گوشته‌ی نرم و سفتش، و هسته‌ی سنگینش.

آگاهی بدون بدن، زمین و زمینی بودن است؛ هم مجازات می‌کند، هم تشویق، بسته به روایت. آگاهی بدون بدن، یک سیستم‌عامل خودبروز، قابل انتقال به سخت‌افزارها و بدن‌های مختلف است؛ یعنی روایت خود را منتقل می‌کند، اگر به شکل بدنی نشد، به شکل ذهنی. نرم‌افزار و سخت‌افزار را درک می‌کند. ایلان ماسک اخیراً گفته است می‌توان مغز انسان را به کامپیوتر وصل کرد. تصور کنید مغزتان به کامپیوتر متصل است، کامپیوترها ماشین‌آلات را کنترل می‌کنند، و ماشین‌ها و سیستم‌عامل‌ها، سیستم‌عامل و ماشین می‌سازند. این‌گونه حتی می‌توان ماده‌ی هوشمند را کنترل کرد؛ یعنی می‌شود برج ساخت و در خانه نشست، یا طبیعت وحشی ساخت و باز در خانه نشست! آگاهی بدون بدن، در اختیار داشتن زمین باز است. حتی متن هم لایه‌لایه است. هر آگاهی، شخصیت‌پردازی و جهات خاص خود را دارد، مقررات خود را دارد، حتی زمین. همه‌چیز در آینده به #بازی\_کامپیوتری تبدیل می‌شود.